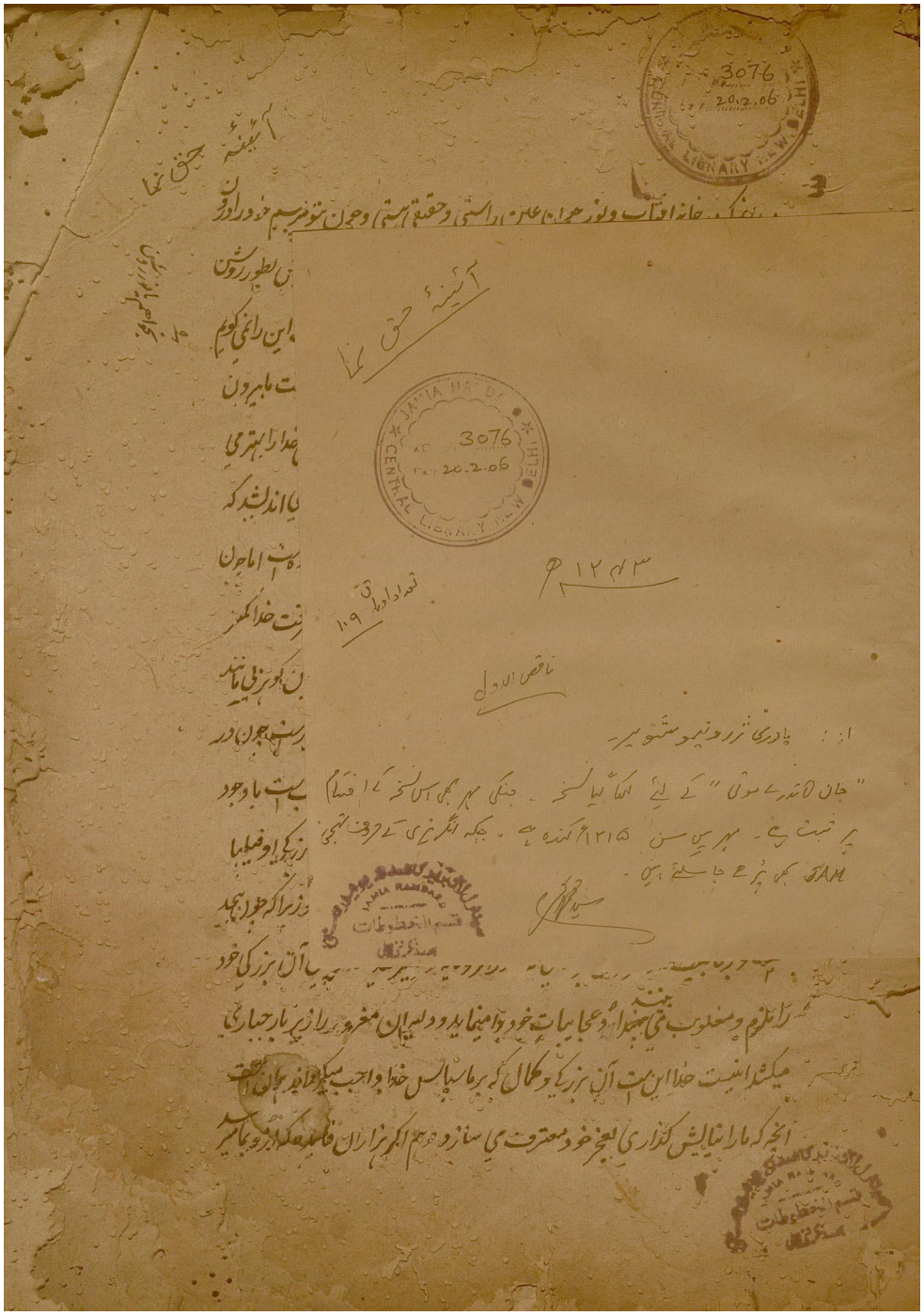

3076
20.2.06
LIBRARY

میدانم که در خانهٔ آفتاب و نور همان عین راستی و حقیقی هستی و چون تو هر چیز خود را در آن
تاریکی و ظلمت می یابم که بر نزدیکی ذات و کمال تو چند لن سبب است که بر مخلوقات خویش بطور روشن
تاریک و تاریکی روشن میدانم تا ظلمت بدیشور روشن در روان ظلمت این را نمی کوبم
از آنکه در تو یک نوع ظلمت نیست بلکه از بیکرانه روشنائی بی غایت تو از اندازه در یافت ما بیرون
است انکس خدا را بهتر در می یابد که دانسته باین میرسد که او نتوان رسید و انکس خدا را بهتری
شناسد که هر چند با و میرسد او را از دریافت خویش بلند تری یابد نادانی نخود می اندیشد که
چون بر قلهٔ کوه بلند برآید آسمان را نیز بآسانی خواهد کرد چون تر و یک چنان کرده است اما چون
انجا میرسد همان طور بلند تری یابد و از ان مغالطه بیرون می آید همچنین هر که معرفت خدا کمتر
بلند می انگارد که او را بخواند و دانا کرد و بکمال شناخت حق میرسد لیکن هر چند بان کوهر فی یابد
نزدیکتر میرسد بروشنائی روشن تر میشود که ناتوانی تواند رسید و از دستگاه او بلند ترست چون در
می یابد که نهایت ندارد و بجمیع وجوه بر دانش و استعداد او همه مخلوقات غالب است با وجود
انکه اعلی علیین است خر خاکساران و پستان بمعرفت او نا بدارند در محیط نزدیکی او فیلها
بدشواری شنامی لکنند یا مگسی فرو میروند اما کوشندگان بحر بیقرار دل بجای کدر خنده زنان که چون بحر
است و بر قابلیت نامدار فرو نمی برد کمالی که خود در آن فرو مایه و حقیر میدانند و پیش آن بزرگی خود
را ملزم و مغلوب می بینند از عجایبات خود او میماند و دلیران فکر هر چه بر زیر تار حیرانی
میکشد انست خدا این است آن بزرگی و کمال که بهمه نا پاس خدا و اجب میکند اندیشه بجان آمد
انچه که ما را نیایش گذاری نیغ خود معترف می سازد و هم اگر هزاران قاصده که از دو عالم میرسد

افتادن است رسیدن تو بر خاستن تو از جزبازی خورده در کنار تو دیگر آموخته در نیاید و غیر
از پاک دل نه بیند تو را شناختن زیبنده است خدمت نمودن با دشناسی کردن است و ستودن تو آرام و
خوشی و سپری دل تو را همه شناسند جز تو همه را آفریدهٔ تو را همه خدمت کنند جز تو صاحب همه تو را همه دوست
دارند جز تو عین حسن و خوبی و منبع تعلق و دارد تمام خوبی و علاج البیان اما چگونه بمحبت تحدا خواهند
داشت اما نه او را بندگی می کنند چگونه بندگی خواهند کرد آنانکه او را می شناسند چه سان خواهند شناخت
آنها که آموخته نشدند که میتوانند آموخت چندین چیز بلند همچون الهیات مگر خود که عین راستی و آموزندهٔ
اوست تنها خدا ظاهر کننده خویشست که همچنانکه آفتاب را هیچکس نمیتواند دید اگر خود نور خود را او ننماید
همچنین خود را هیچکس نمیتواند شناخت اگر خود شناسای خود کرامت نکند خدا بی غو با کس نمی آموزد بی
سیاهی و کتب تعلیم میدهد و خردی بخرد نادر یافته شود می آموزد و او را که کرامت میفرماید تا
فهمیده شود از چیزهای الهی و روحانی می بخشد چشم برای دیدن آن ای خاص بخش اگر نه رضای تو
می کنم نداخل کردن خویش در کارهای او و صاف تو مردم در بحر عمیق غواصی میکنند تا از گوهرهای گرانبهای
و چیزهای خوب پر کنند پس ای دریای کمالات رخصت ده تا در تو فرو شوم خود را و برادران خود
را که بندگان تواند و منتظر سازم و البیان به بیان کردن به بزرگی نام و رحمتهای تو دستیاری نمایم که
اگر من خود سزاوار آن نام که از تو شنوم نه لایق آنی که همگنان در گذاردن رحمتهای تو بکوشند بحقیقت
که میخواهم اگر از تو از چیزهای تو ای صاحب بگویم تو را بس نیک میدانی اگر این نه بزودی بگفتار و اعتماد
خویش نیست بلکه از شکر نعمت پرسید که او آرزوی که دارم که ترا همه شناسند و پرستاری کنند و اطاعت
نیاورند و باین برادران من تو در یابند و فایده ها از تو بر گیرند که گنج بی نهایتی و سعادت غایت

این بنده از سعادت این خدمت محروم میماند چونکه سالهاست که از اشتغال بنوشتن این کتاب فارغ
بعبادت خالق تعالی اشتغال مینماید و مطالعه کتب الامنیه اوقات مصروف میدارد و وجه معیشت که لابدی است
از سرکار جهانمطاع مدالله ظله العالی متعین و وارد و درین اثنا از حسن اتفاقات این بنده گرد هادی و مهربان حکیم عادق
جرائمی بخشنده که ذات خود مع نوباوه که از ریاض حکم و علوم تخرج محسن فراوان بسر خوان بیان آمیده است واز
ابکار افکار بعد از نه ماه بلکه بعد از نه سال بگشاید و در این بسیار نقاب از چهره خود گشیده تحفه بدرگاه عرش
اشتباه بگذراند و هرچند که این اضاعت مزجات است به بندگان آن درگاه قیمتی و قدری ندارد اما مامول از الطاف
خداوندی جهان است که بنظر اجابت مقرون گردد چونکه متمثل است بر عزیزترین چیزی که حضرت سبحانه اوقات مشتاق او شد
یعنی معرفت الله و در یافت طریق مستقیم که همگنان را فرض عین بران راه واجب و لازم است تا چنانچه درین جهان
باعزاز و اکرام گذرانیده اند در آن جهان نیز بسعادت ابدی و دولت سرمدی مفروز و مکرم باشند و لله الحمد که چون
این بنده بر تمام جهانیان روشن است محتاج بشرح آن نشد یم مینماید که آن نور لفظه قدرت و توانائی که در بنیاد
تراد امیر کبیر صاحبقران شکننده شکستهای جهان که سنگ محکم بنوا قبال ظلمت خرابی و بیدادی را از عالم محو و نیستی گردانیده
بود و بازبر از خود آرمیده چون سلطنتهای خود را به بندگان ایشان سپردند چون کسانی که از خدمتکاری و دیگران
شرمساری کشیده آورده اند که سکندر ذوالقرنین چون لشکری بود که هر گز خبر بدلت کرای را دشاه سکرای نداده و از کس
بخیله سران بری آمد البته بزرین اعلکندی انچنین امر و زنشانده کرده میشود که تملکهای مشرق فرمان قضا جریان خود را
الا حیثیه بحث و جوی حضرت آفریدگار چنانکه خدمتکاران اصحاب الابی و باین خلقت آفریده و وضع نسبیده
چندان محظوظ استان و الاشکوه گشته که با دشاهان با اقتدار و سلاطین عالیمقدار تواجی از سر بر سپهام سپهر اوپای تسلط
در دامن انزوا کشیده اند و شهریان مالادست و جهانیان دور دست از تغلب و تحکم و شوکت و حشمت چون